

دو مرزبندی با اسلام طالبانی

علی شکوهی

در حال پرسه زدن در سایتها بودم که چشمم به دو یادداشت از دو موضع اصولگرایانه و اصلاحطلبانه درباره مرزبندی با اسلام طالبانی خورد. نوشته اول متعلق به جناب داود مهدویزادگان، دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با عنوان «شاخصهای مرزبندی گفتمانی انقلاب اسلامی با اسلام طالبانی» است و دومین نوشته متعلق به جناب علیرضا علویتبار، نظریه پرداز نواندیش اصلاح طلب است که عنوان «مرزبندی گفتمانی با طالبان» را دارد. اکنون که شاهد غلبه مجدد طالبان در افغانستان و احیای مجدد اندیشه و فکر طالبانی در منطقه هستیم، ضروری است اینگونه مرزبندیها با طالبان صورت بگیرد تا معلوم شود که چه شباهتها و چه اختلافاتی میان ما با مدعیان اسلام در حکومت طالبان وجود دارد. اجازه بدهید ابتدا خلاصه این دو نوشته را مرور کنم و بعد جمع بندی مباحث را از منظر خودم عرضه بدارم.

الف- مرزبندی اصلاح طلبانه

علویتبار در آغاز نوشته خود تاکید کرده است: «جریان حاکم در جمهوری اسلامی ایران، نمیتواند با گفتمان غالب در میان طالبان حاکم بر افغانستان مرزبندی گفتمانی نماید. گفتمان جریان حاکم در ایران (جریان راست تندرو)، از نظر آرزوها، خطمشیها و شعارها، شباهتهای انکارناپذیری با طالبان دارد. اگر اصطلاحات و لهجهها را نادیده بگیریم، عمق این شباهت آشکارتر میشود. این شباهتها مانع نقد جدی طالبان شده و میتواند تا همدلی نیز پیش برود». وی معتقد است اختلافات کلامی و فقهی میان شیعه و تسنن حنفی میتواند نوعی مرزبندی باشد، اما در آن صورت حکومت باید بسیاری از متحدان منطقه ای خود را هم آن سوی مرزبندی خود قرار دهد و در آن صورت گرفتار «معیارهای دوگانه» خواهد شد. علویتبار معتقد است که کار مرزبندی برای اصلاح طلبان آسان تر است و بر همین اساس چند شاخص را برای مرزبندی با اسلام طالبان پیشنهاد میکند.

1- «نواندیشی دینی» به مثابه یک برنامه پژوهشی در دین شناسی بر اساس عنصر زمان و مکان و اجتهاد نوشونده نه فقط در فروع بلکه در مبانی و اصول و درک عصری و مناسب با زمان از دین است. با این منطق هم میتوان شیوه فهم دینی در درون جامعه شیعه را نقد کرد و

هم در محافل اهل سنت از جمله طالبان را مورد ارزیابی قرار داد. به گفته علوی تبار «در نواندیشی دینی پرسش ما فقط این نیست که پیامبر و پرورش یافتگان اصلی او، چگونه سخن گفته و زندگی می کرده اند، بلکه پرسش اصلی این است که اگر پیامبر و یاران او امروز در میان ما بودند، چگونه سخن گفته و زندگی می کردند».

2- «جمهوریت» شاخص دیگری است برای مرزبندی با اسلام طالبان. در نظام جمهوری مردم در حوزه امور عمومی برابر و دارای حق تصمیم گیری هستند، رئیس حکومت را برای دوره ای محدود به عنوان وکیل خویش در اداره عمومی انتخاب می کنند، او با بقیه مردم برابر بوده و تابع قانون و مسوول تصمیم های خویش است و دارای قدرتی مقید به قانون اساسی است.

3- «مردم سالاری» شاخص دیگر است. جمهوریت بیشتر بر شکل حکومت تاکید داشت، اما مردم سالاری روش تصمیم گیری را مورد توجه قرار می دهد. اولین شرط مردم سالاری پذیرش مالکیت همه مردم کشور بر محدوده سرزمینی است. مردم مالکند و در جریان اداره امور باید حقوق مالکیت آنها به رسمیت شناخته شود. اجازه گرفتن از مردم، پذیرش حق اعتراض آنها و پذیرش حق آنها در پس گرفتن مجوزها از شروط اولیه مردم سالاری است. به علاوه حکومت در مردم سالاری باید فرادینی، فرامذهبی و فراقومی عمل کند. تبعیض میان شهروندان به بهانه های مختلف پذیرفته نیست. امکان لحاظ کردن نظر اکثریت در تعیین خط مشی ها، ضمن رعایت حقوق اساسی اقلیت، از لوازم مردم سالاری است.

4- «توسعه همه جانبه» از نظر علوی تبار یکی دیگر از شاخص های مرزبندی با طالبان است. البته شاید توسعه مطلوب طالبان هم باشد اما به نظر وی، دستیابی به توسعه در همه جا، از جمله افغانستان، پیش شرط هایی دارد و نیازمند فراهم شدن زمینه هایی است.

خستین شرط مادی توسعه، رشد اقتصادی پایدار و مداوم است. رشد اقتصادی نیز بدون انباشت سرمایه مادی، فراهم شدن سرمایه های انسانی (آموزش کارکنان) و پیشرفت تکنولوژی حاصل نمی شود. شرط دیگر توسعه بهره گیری از روشها و دستاوردهای علوم تجربی جدید است. علوی تبار معتقد است که گفتمان طالبان هرگز نمی تواند الزامات توسعه افغانستان را فراهم آورد و بنابراین نمی تواند توسعه این کشور را با گفتمان طالبان شاهد بود. به نظر علوی تبار این ملاک های چهارگانه تنها برای مرزبندی با طالبان افغانستان نیست، بلکه می توان آن را برای مرزبندی با سایر جریان های داخلی و منطقه ای نیز به کار برد خواه متحد جمهوری اسلامی باشند و خواه مخالف آن.

ب- مرزبندی اصولگرایان

در نوشته جناب مهدویزادگان عمدتاً نقد جریان اصلاحات محور است و اینکه ما نیازی به مرزبندی با گفتمان طالبان نداریم و اتفاقاً جریان اصلاح طلب بیش از دیگران نیازمند مرزبندی با طالبان است. به گفته وی «اسلام طالبانی نسبت به اسلام سیاسی در دورترین افق فکری ایستاده است و به این سادگی نمی‌توان چنین وصله ناجوری را به گفتمان انقلاب اسلامی چسباند». با این وجود مهدویزادگان هم چهار شاخص زیر را برای ترسیم مرز فکری و سیاسی با طالبان مطرح کرده است:

1- انقلابی بودن گفتمان انقلاب اسلامی و مطالبه تغییر همه‌جانبه وضع موجود بر اساس اسلام ناب اولین شاخص مورد نظر است. به گمان نویسنده، اسلام طالبانی اساساً انقلابی نیست همان‌گونه که گفتمان اصلاحات هم انقلابی نیست.

2- مردمی بودن هم شاخص دیگر مورد نظر مهدویزادگان است. به نظر وی، طالبان برخاسته از قدرت قوم پشتون و تنها 40 درصد جمعیت افغانستان و با زور بر این کشور مسلط شده است و بنابراین مردمی نیست در حالی که انقلاب اسلامی در ایران محصول حضور مردم در صحنه انقلاب است. باز هم نویسنده مدعی است که اصلاح طلبان به دلیل مردمی نبودن نمی‌توانند با طالبان مرزبندی کنند.

3- فلسفه سیاسی گمشده گفتمان طالبان است و «امارت اسلامی» ممکن است با جمهوری اسلامی یا خلافت اسلامی متمایز باشد، اما فلسفه سیاسی مشخصی ندارد که بشود درباره آن سخن گفت. نویسنده باز هم سراغ اصلاح طلبان می‌رود و تأکید می‌کند که فقر فلسفه سیاسی تنها مختص طالبان نیست، بلکه گفتمان اصلاحات هم درگیر آن است.

4- پیشرفت آخرین شاخص مورد نظر مهدویزادگان است. به نظر او گفتمان‌های سیاسی اسلام خواه نمی‌توانند بدون توجه به مقوله پیشرفت و بدون داشتن نظریه در این زمینه پایدار بمانند و به همین دلیل طالبان که در این زمینه دستش خالی است، دچار مشکل خواهد شد. به عقیده نویسنده، گفتمان انقلاب اسلامی آمادگی نظری برای پیشرفت را داشته است اما دیگران از جمله اصلاح طلبان و طالبان فاقد این مبانی هستند.

ج- جمع بندی

مقوله مرزبندی میان اسلام مورد قبول ما با اسلام طالبانی را می‌توان یکی از نیازهای جامعه امروز ایران و محافل دینی و سیاسی کشور دانست. در کنار مبارزات شیعیان که در ایران به تشکیل جمهوری اسلامی ختم شد، ما شاهد رشد جریان‌های سیاسی و مبارز و انقلابی در محافل اهل سنت هم هستیم که در قالب سازمان‌های جهادی و انقلابی و دولت‌های داعش و طالبان ظهور یافته است. طبعاً میان جریان‌های

